

سخنی با خواننده:

دفتر هجدهم «نگاه»، ترجمه‌ای از مارکس به نام «در اهمیت اعتصاب» از آقای کامران نیری چاپ کرده است. ایشان در پیش گفتار خود توضیح داده‌اند، که ترجمه‌ی بالا را از روی کتاب «مارکس و انگلس درباره‌ی اتحادیه‌های کارگری»، به ویراستاری کنت لاپیدس، ترجمه کرده و با متن موجود در آثار «مارکس و انگلس»، در جلد دوازدهم، صفحات ۶۹-۱۶۸، مقابله کرده‌اند.

این متن، که در واقع بخشی از مقاله‌ای است تحت عنوان «مشی روسیه در قبال ترکیه - چارتیسم»، توسط مترجم به فعالین «سندیکای شرکت واحد» و خانواده‌های‌شان هدیه شده است.

کتاب «مارکس و انگلس درباره‌ی اتحادیه‌های کارگری»، در سال ۱۹۸۷ انتشار یافته است. روی جلد کتاب، تصویری دارد از پیکت کارگران اعتصابی، احتمالاً از صنعت تغذیه. کنت لاپیدس در انتخاب عنوان مطلب، یعنی «در اهمیت اعتصاب»، به چشمه‌ی آن اشاره کرده است. اما، هیچ اشاره‌ای به این که - چرا عنوان بسیار مهم: چارتیسم، یا منشور کارگری برای این مطلب انتخاب نشده؛ و - چرا بخشی از نوشته‌ی مارکس حذف گشته است، نداشته است.

به نظر من، این عمل ویراستار کتاب مزبور یک بی‌پرنسیبی در دنیای ادبی است. (حتا در مورد مطلب «مشی روسیه در قبال ترکیه» نیز شرط صداقت در امانت داری حکم می‌کرد، کنت لاپیدس توضیح می‌داد که برای مثال، به علت عدم ارتباط موضوع «مشی روسیه در قبال ترکیه»، با جنبش کارگری مورد توجه ایشان، از آوردن آن بخش در این مطلب معذور بوده است. چنین توضیحی، برای هر کس با درجه‌ی متوسطی از عقل سلیم، قابل پذیرش می‌بود).

من، در بالا، به تصویری از یک اعتصاب در روی جلد این کتاب اشاره کردم. شاید که انتشار کتاب در سال ۱۹۸۷ - در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان ضد کارگر، و به اصطلاح «اعتصاب شکن» (Strike-busting)، سلف جرج بوش، و برجسته کردن امر اعتصاب - مهم بوده است! ولی، این را هم باید گفت، که اعتصاب یک حرکت انتزاعی نیست، بلکه پیشینه‌ای عینی دارد و نکات قوت و ضعف‌اش را با خود حمل می‌کند. جالب آن که کنت لاپیدس، در مقدمه‌ی چندین صفحه‌ای خود بر این کتاب، کوچک‌ترین اشاره‌ای به تصویر روی جلد آن نکرده است.

اما ترجمه و انتشار مقاله‌ی بریده شده‌ی مارکس از جانب آقای کامران نیری، انتقادات بس بیش‌تری را مطرح می‌کند. ایشان با انتخاب مقاله‌ی «در اهمیت اعتصاب»، از میان انبوه مقالات مارکس و انگلس، در حالی که این عنوان مقاله‌ی مزبور مارکس هم نبوده است، در واقع هدف معینی را دنبال می‌کرده‌اند.

قبل از هر چیز، باید در این جا اشاره‌ای کوتاه - چرا که توضیح تفصیلی آن از حوصله‌ی این مقال خارج است - در زمینه‌ی چارتیسم یا منشور کارگری داشته باشم. انگلس اولین فردی بود، که هدف و آرمان منشور کارگری را درک کرد: انتقال قدرت به طبقه‌ی کارگر. تاریخ نگاران معاصر نیز آن را به عنوان اولین جنبش سیاسی سازمان یافته‌ی سراسری طبقه‌ی کارگر انگلستان نام گذاری کردند. من معتقد هستم، که همین دو نقل قول بالا، جایگاه سترگ و تاریخی چارتیسم یا منشور کارگری را نمایان می‌کند. جایگزین کردن عنوان بالا با «در اهمیت اعتصاب»، درست مانند جانشین کردن روشنایی نورافکن‌های قوی یک زمین فوتبال با چراغ گیل سوز در شب است. چارتیسم، جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر انگلستان بود، که در مرحله‌ای از حیات خود برای حصول به اهداف‌اش، شعار «اعتصاب عمومی» را طرح کرد. اگر خواننده‌ی بی اطلاع مقاله‌ی «در اهمیت اعتصاب» از چارتیسم چیزی نداند، اما به احتمال قریب به یقین مترجم این مطلب از آن با خبر است و گذشته از این، فکر نمی‌کنم کل کتاب را هم نخوانده باشند. من چنین فکر می‌کنم، که آقای کامران نیری، در انتخاب مقاله و عنوان مزبور، به شیوه‌ی فال حافظ عمل نکرده‌اند، بلکه مقصود معینی را مد نظر داشته‌اند. اما چرا من چنین فکر می‌کنم:

۱- عنوان هر مقاله‌ای، پیامی به هم راه دارد. ایشان در مقدمه‌ی کوتاه خود بر این ترجمه می‌نویسند، که: «این ترجمه از مارکس (در حقیقت ترجمه‌ی مقاله‌ی مثله شده‌ی مارکس) را به فعالین «سندیکای شرکت واحد» و خانواده‌های‌شان هدیه می‌کنم.» این اظهار ایشان، چندین ایراد نه چندان کوچک دارد. اولاً: هدیه‌ی ایشان، نه مقاله‌ی مارکس، بلکه مقاله‌ی مثله شده‌ی مارکس از طرف کنت لاپیدس است، که من در بالا به آن اشاره کردم؛ دوماً: ایشان در این جا دارند از اسم مارکس برای «سندیکای شرکت واحد» اعتبار می‌خرند. چرا که گویا مارکس بی هیچ انتقادی، طرف دار سندیکا یا اتحادیه‌ی کارگری بوده است؛ سوماً: آقای کامران نیری، در همان متن ناقص، همه جا ترجمه‌ی انگلیسی «بهم آمدن کارگران» را به «اتحادیه‌ی کارگری» ترجمه کرده‌اند. بدتر از همه، مارکس در متن خود از اتحاد تشکلات کارگری در یک «تشکل عظیم کارگری» (Great Association) علیه تجاوزات طبقه‌ی حاکمه صحبت می‌کند، در حالی که ایشان کلمه‌ی مفرد دستوری را به کلمه‌ی جمع ترجمه کرده‌اند: «تشکلات عظیم». و بدین ترتیب، به محتوای سندیکایی ترجمه‌ی خود حالت هم گونی داده و در عین حال، با تقدیم آن به «سندیکای شرکت واحد»، این تشکل را ایده آلیزه کرده‌اند. من هم به عنوان یک فعال جنبش کارگری، از «سندیکای شرکت واحد» - در همان

حدی که مبارزه کرده است، پشتیبانی می‌کنم - ولی شان نزول مبارزات کارگران در چهار سال گذشته در ایران را - بر خلاف سندیکالیست‌ها - از مبارزات جاری این سندیکا نتیجه نمی‌گیرم. و باز هم بر خلاف رنگین کمان سندیکالیست‌ها، دادن چک سفید به «سندیکای شرکت واحد» را روا نمی‌دانم، بلکه حق انتقاد صحیح از آن را به رسمیت می‌شناسم. «سندیکای شرکت واحد»، نه تنها بنا به نام خود، بلکه بارها و بارها اعلام کرده است، که فقط یک تشکل صنفی کارگری است و کاری به سیاست ندارد. صفت مشخصه‌اش نیز آوردن بسمه تعالی (به عنوان یک شعار غیر دموکراتیک و در عمل، بستن در این سندیکا به روی کارگران زرتشتی، ارمنی و آسوری) در بالای اسم سندیکا است. و آخرین که، آقای کامران نیری آگاهانه نمی‌گویند کدام مقاله‌ی مثله شده‌ی مارکس را به «سندیکای شرکت واحد» هدیه می‌نمایند. و این، دلیل دارد. هم متن مقاله‌ی به اصطلاح «در اهمیت اعتصاب»، که من آن را با حرف الف نام گذاری کرده‌ام و هم بخش چارتیسم یا منشور کارگری، که آن را با حرف ب مشخص نموده‌ام، هر دو از مبارزه‌ی طبقاتی صحبت می‌کنند. خواننده‌ی «نگاه» التفات خواهد کرد، که مارکس در بخش الف، می‌گوید: «نباید نتایج اقتصادی ناچیز اعتصابات ما را گم راه کند، بلکه سوای هر چیز دیگری باید برای دست‌آوردهای اخلاقی و سیاسی آن‌ها اهمیت قائل شویم.» (تاکید از من است).

۲- و بالاخره، آقای کامران نیری با هدیه‌ی مقاله‌ای از مارکس به سندیکای مزبور دچار تناقض عظیمی شده است؛ چرا که، مارکس در طول تمام زندگی دوران بلوغ اش - بر خلاف تمام فیلسوفانی که دنیا را تفسیر می‌کرده‌اند - می‌گفت، که مساله بر سر «تغییر» دنیا است. حال آن که «سندیکای شرکت واحد»، خود را یک تشکل صنفی می‌داند. و به سخن دیگر، این سندیکا تکلیف‌اش را با امر سیاست و مارکس - و «تغییر» مورد نظر او - روشن کرده است. این، آن تناقضی است که آقای کامران نیری به آن در غلطیده است. البته شاید ایشان نیز مانند بعضی از سندیکالیست‌های دیگر دارد به سرمایه داری ایران «پولیتیک» می‌زند: اول تشکل صنفی بعد سیاسی؟! اما سؤال بسیار اساسی این است، که آیا سرمایه داری ایران آن قدر خرفت است، که این «پولیتیک» را تشخیص ندهد؟

\*\*\*

## «در اهمیت اعتصاب»

الف: اعتصابات و تشکلات (Combinations) کارگری به سرعت و با وسعت بی سابقه‌ای روی می‌دهند. اکنون من گزارشات اعتصابات کارگران گوناگون صنایع ستاکپورت: آهنگران، کارگران نخ ریزی، بافندگی و غیره در منچستر، کارگران قالی بافی کندرمنیستر، معدن چیان معادن رینگوود نزدیک بریستول، کارگران بافندگی ماشینی و مکانیکی در بلکبرن، کارگران بافندگی مکانیکی در دارون، کارگران قفسه سازی در باستن، کارگران سفیدکنی پارچه، ماهی گیران، رنگ رزان، کارگران بافنده‌ی ماشینی در بولتن و اطراف، کارگران بافندگی بارزلی، کارگران بافندگی پارچه های ابریشمی سپیتفیلد، کارگران بافنده‌ی پارچه های توری در ناتینگهام، کارگران رشته های گوناگون در سرتاسر بیرمنگام و نواحی گوناگون دیگر را پیش رویم دارم.

هر نامه‌ی جدیدی، گزارش اعتصابات تازه‌ای را برایم می‌آورد. اعتصابات به همه جا سرایت می‌کنند. هر یک از اعتصابات بزرگ، نظیر نمونه های اعتصابات در ستاکپورت، لیورپول و غیره، ضرورتاً یک سری از اعتصابات کوچک تر را موجب می‌شوند؛ مگر آن که کارگران اعتصابی از رفقای کارگر در صنایع دیگر طلب کمک کنند، آن‌ها قادر نخواهند شد در مقابل صاحبان کار مقاومت کنند. و این کارگران در راستای حمایت از اعتصابیون، به نوبه‌ی خود درخواست افزایش دست مزد می‌کنند. گذشته از این، آن‌ها خود را در این اعتصابات ذی نفع و به عنوان یک حمیت برای هر یک از محلات خود می‌دانند، که مانع از مزوری شدن تلاش‌های اعتصابی هم کاران کارگر (خود شوند) و از تسلیم شدن شان به بدترین شرایط کار جلوگیری کنند. و از این رو، وقوع اعتصابات در یک ناحیه، زمینه ساز شروع اعتصابات در نواحی دور دست می‌شود. در بعضی موارد، خواست‌های افزایش دست مزد صرفاً برای تسویه حساب افزایش دست مزدهای عقب افتاده رخ می‌دهد. برای نمونه می‌توان به اعتصاب بزرگ ستاکپورت اشاره کرد.

در ژانویه ۱۸۴۸، کارخانه داران شهر ستاکپورت ده درصد از دست مزد کارگران شغل‌های گوناگون را کم کردند. آن‌ها این کاهش (دست مزد) را با این شرط اجرا کردند، که وقتی دوباره تولید رونق گرفت، دست مزد پیشین اعاده شود. مطابق این قرار، کارگران قول کارخانه داران را برای افزایش ده درصد دست مزد، در اوایل مارس ۱۸۵۳ به صاحب کاران یادآور شدند. وقتی که کارخانه داران به عهدشان وفا نکردند، بیش از سی هزار نفر از آن‌ها اعتصاب کردند. در بیش تر موارد، کارگران کارخانه‌ها به صراحت اعلام کردند، که آن‌ها حق دارند در رونق مملکت و مخصوصاً سود کارخانه داران سهیم گردند.

باید گفته شود، که وجه مشخصه‌ی اعتصابات حاضر در این است، که این اعتصابات در صفوف کارگران با مهارت کم‌تر (نه کارگران ماهر کارخانه، در متن)، و موافق با رده‌های گوناگون صنعت گران که عملاً تحت تاثیر مستقیم کارگران مهاجر آموزش دیدند، شروع گردید؛ تا این که بالاخره اعتصابات به کارگران درون کارخانه در مراکز صنعتی بزرگ بریتانیای کبیر رسید. در حالی که در دوره‌های گذشته، اعتصابات به طور مرتب از کارگران کارخانه، مکانیک‌ها، کارگران بافنده، و غیره شروع می‌شد و از آن جا به کارگران رده‌های پائین تر، این کندوی عظیم صنعتی، کشیده می‌شد و تنها در آخرین مرحله به صنعت کاران می‌رسید. دلیل این پدیده را باید به تنهایی در موضوع مهاجرت مشاهده کرد.

عده‌ای از انسان دوست‌ها و حتا سوسیالیست‌ها، اعتصابات را اقداماتی مضر به منافع «خود کارگران» (در متن) می‌بینند. غایت هدف این‌ها، پیدا کردن یک شیوه‌ی دائمی تامین دست مزد متوسط برای کارگران است. گذشته از هر چیزی، حقیقت وقوع دوره‌های متناوب رکود و رونق، با مراحل گوناگون‌اش، موضوع یک چنین دست مزد متوسط را بی مورد می‌کند. من، در مقابل، متقاعد شده‌ام که بالا و پائین رفتن متناوب دست مزدها، و جنگ و ستیز پیوسته‌ی منتج از آن بین کارخانه داران و کارگران، در سازمان تولید حاضر، ابزاری ضروری برای بالا نگاه داشتن روحیه‌ی طبقه‌ی کارگر و بهم آمدن شان در یک انجمن یا جامعه‌ی عظیم (Association) (تاکید از من) علیه تجاوزات طبقه‌ی حاکم، و جلوگیری از بی تفاوتی، کند ذهن شدن، و از تبدیل شان به ابزار (سقوط از مرتبه‌ی انسانی به شیئی، مترجم) کم و بیش بهتر تغذیه شده‌ی تولید است. در جامعه‌ای که مبتنی بر تناقضات طبقاتی

(تاکید از مترجم) است، اگر ما نخواهیم مانع بردگی عملی و رسمی شویم، در آن صورت باید جنگ (منظور جنگ طبقاتی، مترجم) را بپذیریم. برای این که، به درستی ارزش اعتصابات و جمع‌های کارگری (Combinations) ارزیابی شوند، نباید نتایج اقتصادی ناچیز آن‌ها ما را گم راه کند، بلکه سواى هر چیز دیگری، باید برای دست آوردهای اخلاقی و سیاسی آن‌ها اهمیت قائل شویم. در فقدان رخ داد دوره‌های عظیم



به زودی جماعت انبوه تر در افق پدیدار شدند. از بالای تپه که به دره‌های اطراف مسلط بود، می‌دیدى که کارگران مثل جویبار باریک ولی پیوسته، تا جایی که چشم کار می‌کرد، زیر رگبار باران در مسیر راه‌ها و کوره راه‌ها از دهات اطراف، به طرف بالا می‌آمدند. تا لحظه‌ای که میتینگ شروع شد، بیش از سه هزار نفر، به دور از هر دهکده یا آبادی‌ای، در این جا جمع شدند. در طول نطق‌های طولانی و علی‌رغم باران سیل آسا، همه‌ی

رکود، رونق، شور و شغف زایدالوصف، بحران و پریشانی، که صنعت مدرن به طور متناوب از دوره‌های تکراری عبور می‌کند، کاهش و افزایش دستمزدها ناشی از آن‌هاست؛ هم‌چنان که نبرد پیوسته بین کارخانه‌داران و کارگران، تنگاتنگ به تغییرات دستمزدها و سود بستگی دارد. بدون این‌ها، طبقات کارگر بریتانیای کبیر و کل اروپا، شکسته قلب، ضعیف‌النفس، خسته و فرسوده و توده‌ای بی‌اراده خواهند شد، که خودرهایی‌شان درست مانند بردگان یونان و رم غیر ممکن خواهد بود. ما نباید فراموش کنیم، که اعتصابات و تشکلات (Combinations) در میان سرف‌ها بستر داغ کمون‌های (جوامع اشتراکی، مترجم) قرون وسطی گردید، و این که این کمون‌ها به نوبه‌ی خود منشأ حیات حاکمیت بورژوازی کنونی گردیدند.

\*\*\*

## بخش دوم مقاله‌ی «چارتیسم»

ب: من در یکی از آخرین نامه‌هایم اظهار کردم، که بحران کارگری حاضر برای جنبش چارتیستی انگلستان چه اهمیتی دارد. حالا به واسطه‌ی نتایج حاصله در اولین دو هفته‌ی مبارزه‌ای که ارنست جونز (Ernest Jones) - یکی از رهبران چارتیست - شروع کرد، انتظار من تحقق می‌یابد. اولین گردهمایی بزرگ، همان طوری که شما می‌دانید، قرار بود در فضای آزاد در ناحیه‌ی کوه بلک ستون - اج (Blackstone-Edge) برگزار شود. در نوزدهم جولای، نمایندگان لنکشایر (Lancashire) و یورکشایر (Yorkshire) از مناطق تحت نفوذ چارتیست‌ها در مکان بالا گرد آمدند. در نوزدهم جولای، نمایندگان لنکشایر و یورکشایر، از مناطق چارتیست‌ها، به عنوان نمایندگان شورای طومار ارنست جونز برای چارتر یا منشور در این جا جمع شدند و به اتفاق آرا متن آن را، که در میتینگ‌های دو استان تأیید شده بودند، تصویب کردند. ارائه‌ی طومار هر دو استان لنکشایر و یورکشایر به آقای ایسلی پلات (Apsley Pellatt)، نماینده‌ی مجلس ناحیه‌ی سادیک (Southwark) داده شد، تا به پارلمان یا مجلس تقدیم کند. راجع به گردهمایی عمومی، حتا خوش بین ترین آدم‌ها نیز امکانش را پیش بینی نمی‌کرد؛ چرا که هوا وحشت ناک بود، طوفان لحظه به لحظه شدیدتر می‌شد، و باران بدون وقفه می‌بارید. در آغاز تنها چندین گروه پراکنده ظاهر شدند، که از تپه بالا می‌آمدند، اما

شرکت کنندگان محکم و راسخ در جای خود ایستاده بودند. قطع نامه‌ی آقای ادوارد هوسنز (Edwards Hooson's) چنین می‌گفت: «مسبب شکایات و نارضایتی‌های طبقات کارگر این کشور، تصویب قوانین طبقاتی و تنها چاره علیه چنین قوانین طبقاتی‌ای، پذیرفتن «منشور مردم» از طرف دولت است.» این پیشنهاد از طرف آقایان گامج (Gammage)، رئیس اجرایی چارتیست‌ها، و آقای ارنست جونز تأیید شد، که من گزیده‌ای از سخن رانی‌های‌شان را در این جا باز گو می‌کنم.

«قطع نامه‌ای که در این جا در خصوص منشور مردم {...} تصویب شد، علیه قانون طبقاتی، اعتراض و شکایت دارد. آقای ارنست جونز بر این عقیده بود، که هیچ فردی که سیر اوضاع را نگاه کند، نمی‌تواند مخالف قانون طبقاتی بالا نباشد. مجلس عوام، آن چنان که نامیده می‌شود (در مقابل مجلس اعیان، مترجم)، گوش‌های‌شان را به تمامی شکایات مردم بسته‌اند. و وقتی که مردم آه و ناله‌ی بدبختی را سر می‌دهند، از طرف کسانی که ظاهراً نمایندگان ملت هستند، مورد استهزا و مسخره قرار می‌گیرند. تازه اگر به واسطه‌ی شناسی، صدای مردم در مجلس منعکس شود، همیشه چنین صدایی زیر همه‌ی سر و صدای اکثریت جنایت کار قانون گزاران طبقاتی ما غرق می‌شود. (صدای هلهله و تحسین بلند حضار) مجلس عوام، نه تنها از اعمال عدالت برای مردم امتناع کرد، بلکه حتا از بررسی شرایط اجتماعی کارگران نیز خودداری نمود. این نمایندگان مجلس، همه‌ی این‌ها را تا زمانی پیش به خاطر دارند، که آقای سلنی (Slaney) قطع نامه‌ای را برای گزینش یک کمیته به مجلس ارائه دادند. وظیفه‌ی این کمیته، بررسی شرایط و پیشنهاد اقدامات رفاهی تعیین شده بود. ولی مجلس مصمم بود، که از این مساله طفره رود. از آن جا که در (هنگام) معرفی پیشنهاد، تنها بیست و شش نفر از اعضای مجلس حاضر بودند، لذا پیشنهاد رد شد. (صدای بلند شرم بر شما، شرم بر شما) در معرفی دوباره‌ی پیشنهاد، تا آن جایی که آقای سلنی موفق شدند، او (آقای گامج) باور داشت که از ۶۵۶ مردان محترم! (علامت تعجب از من، مترجم)، تنها نوزده تن حاضر بودند که وارد بحث شوند. {...} وقتی که او به نمایندگان گفت، که وضعیت واقعی مردم چگونه است، فکر می‌کرد که آن‌ها با او موافقت خواهند کرد، زیرا واقعا دلایل فراوانی برای تصویب‌اش وجود دارد. اقتصاددانان سیاسی به آن‌ها گفته بودند، که تولید سالانه‌ی این کشور معادل ۸۲۰ میلیون پوند است. اگر

فرض کنیم در کشور سلطنتی، پنج میلیون خانواده‌ی کارگری باشد، و اگر هر خانواده‌ی کارگری هفتگی میانگین پانزده شلینگ دست مزد دریافت کند، که او باور داشت این میانگین بالاتر از دست مزد دریافتی واقعی است {میتینگ یک صدا فریاد زد، که این میانگین فرضی «بسیار بالاتر از دست مزد واقعی است»}، ولی به هر حال فرض کنیم که این دست مزد میانگین باشد، که کارگران از تولید سالانه‌ی عظیم شان، یک جزء ناچیز ۱۹۵ میلیون پوند- از تولید سالانه‌ی بالا- دریافت کرده‌اند {جمعیت فریاد زد، شرم بر شما} و مابقی به جیب صاحبان زمین تنبل و بیکاره (منظور لردها، مترجم)، نزول خورها و به طور کلی طبقه‌ی سرمایه دار، سرازیر می‌شود... آیا نیازی هست، که ثابت شود همه‌ی این‌ها دزدند؟ {...} این‌ها حتا از بدترین دزدانی که در چهاردیواری زندان‌های ما محبوس‌اند، بدتر هستند. بزرگ‌ترین و زرنگ‌ترین دزدان، کسانی هستند که با قدرت قوانینی که خودشان تصویب کرده‌اند، دزدی می‌کنند. و این کلان دزدان، پایه و بانی تمامی دزدان کوچک تری هستند، که در تمام کشور دزدی می‌کنند.»

بعد آقای گامج وارد تحلیل روند پارلمان شدند. او ثابت کرد {...} که این نمایندگان مجلس به کدام طبقه تعلق دارند و آن‌ها کدام طبقات را نمایندگی می‌کنند. این غیر ممکن است، که بین آن‌ها و کارگران میلیونی، احساس هم دردی وجود داشته باشد. نتیجتاً سخن ران اظهار کردند، که باید مردم با حقوق اجتماعی شان آشنا شوند. آقای ارنست جونز، سخن ران بعدی گفتند:

«امروز ما اعلام می‌کنیم، که باید منشور قانونی شود. {صدای تمجید و تحسین بلند} من از شما می‌خواهم، که در این جنبش بزرگ دخالت کنید. من می‌دانم، که اکنون زمان عمل فرا رسیده و این که بازی در دست شماست. من نگرانم، که این فرصت از دست ما برود. کارگران، رونق اقتصادی و مهاجرت، به شما یک قدرت لحظه‌ای داده، و این که شما چطور از این قدرت استفاده می‌کنید، به وضعیت آینده‌ی شما بستگی پیدا می‌کند. اگر شما آن را فقط برای اهداف حاضر به کار برید، وقتی که شرایط حاضر پایان یافتند، در آن صورت شما خرد خواهید شد. اما اگر از آن نه تنها برای تقویت موقعیت حاضر، بلکه برای (تامین) امنیت آینده‌ی تان استفاده کنید، در آن صورت شما بر تمام دشمنان تان پیروز خواهید شد. اگر رونق تولید و مهاجرت به شما قدرت می‌دهد، این قدرت با پایان رونق اقتصادی و مهاجرت هم به سر می‌رسد. مگر این که در فاصله‌ی بین این دو (رونق و کساد، مترجم) شما برای خودتان تامین امنیت کنید. در غیر این صورت، شما بیش‌تر از پیش برده خواهید ماند. {صدای بشنوید، بشنوید} اما درست همان منبعی که سبب قدرت شماست، طولی نمی‌کشد که علت ضعف شما می‌شود. امر مهاجرت، که باعث کمبود کارگر می‌گردد، به زودی استخدام شما را کمیاب‌تر خواهد کرد... و واکنش تجارت وارد عمل شده، و من حالا از شما می‌پرسم، آیا خودتان را آماده کرده‌اید که با آن مقابله کنید؟ {...} شما درگیر یک جنبش کارگری شرافت‌مندانه برای کاهش ساعات کار و دست‌مزد‌های بالا هستید. شما عملاً این را تا حدی انجام می‌دهید، {...} اما توجه کنید! شما این را به تصویب پارلمان نمی‌رسانید. مواظب باشید! کلک صاحب کاران این است: کارگران را با یک گذشت مشغول کنید، اما، در عرصه‌ی قانون به کارگران تسلیم نشوید. لایحه‌ی دست مزد را در مجلس تصویب نکنید، اما بعضی از بندهای

آن را در کارخانه بپذیرید. {صدای بشنوید} برده‌های مزدی بعداً خواهند گفت: «مانعی ندارد یک سازمان سیاسی برای لایحه‌ی ده ساعت کار یا معیاری برای دست مزد تشکیل دهیم. آری، ما آن را خودمان بدون پارلمان به دست می‌آوریم.» بلی، ولی آیا می‌توانید آن را بدون تصویب پارلمان نگاه دارید؟ چه چیزی این اطمینان را به شما می‌دهد؟ رونق اقتصادی. ولی چه چیزی این دست آورد را از دست تان خواهد گرفت؟ رکود تولید. {...} بنابراین، آن‌ها ساعات کار شما را یا کاهش دادند، یا دست‌مزد‌های تان را افزایش دادند، یا توقف کار را نادیده گرفتند، و همه‌اش به این امید که شما از تشکیل سازمان سیاسی برای انجام این خواست‌ها صرف نظر کنید. {تحسین دسته جمعی} آن‌ها ساعات کار را کوتاه می‌کنند، به خوبی می‌دانند به زودی کارخانه را برای ساعات کوتاه‌تر باز خواهند کرد. آن‌ها دست‌مزد‌های شما را افزایش می‌دهند، به خوبی می‌دانند به هزاران نفر از شما اصلاً دست‌مزد نخواهند داد. اما، گذشته از این، به شما هم چنین خواهند گفت، که تولید کنندگان میدلند (بخش میانی کشور متحده‌ی سلطنتی)، حتا اگر قوانین نیز به تصویب پارلمان رسد، راه‌های دیگری برای دزدیدن شما پیدا خواهند کرد. این معنای رک و راست حرف‌های آن‌هاست.

بنابراین، در اولین مرحله، شما کارگران نخواهید توانست لایحه را به تصویب مجلس برسانید. برای این که شما هنوز پارلمان مردمی (منظور کارگری، مترجم) ندارید. در مرحله‌ی دوم، اگر قوانینی به نفع شما تصویب شد، آن‌ها خواهند گفت، که راه فراری از این مصوبات پیدا خواهند کرد. {فریاد بلند بشنوید} حالا من از شما می‌پرسم، خودتان را چگونه برای فردا آماده می‌کنید؟ چطور از نیروی گسترده‌ای، که برای لحظه‌ای دارید، استفاده می‌کنید؟ {...} این که {...} شما ناتوان خواهید شد و تمام آن چیزی را که کسب کرده‌اید، از دست خواهید داد، مگر این که (از همین) حالا آماده شوید. امروز ما در این جا جمع شده‌ایم، تا به شما نشان دهیم چگونه دست آورد خود را نگاه داشته و حتا بیش‌تر هم به دست آورید. {...} بعضی‌ها خیال می‌کنند، که سازمان چارتیست در جنبش کارگری دخالت خواهد کرد. مرحبا! این درست همان چیزی است، که چارتیسم را موفق می‌سازد. کارگر نمی‌تواند از شر کارفرما خلاص شود، مگر این که کارگر خودش را استخدام کند؛ و کارگر هرگز نمی‌تواند خودش را استخدام کند، مگر این که وسایل کار را در اختیار خود بگیرد و زمین، اعتبار مالی و ماشین آلات را تصاحب نماید؛ و کارگر هرگز نمی‌تواند این‌ها را تصرف کند، مگر آن که مالکیت ارضی، انحصارات تجاری و مالی را از بین ببرد؛ و کارگر این‌ها را نمی‌تواند واژگون کند، مگر آن که قدرت سیاسی را در دست بگیرد. چرا شما در طلب لایحه‌ی ده ساعت کار هستید؟ اگر قدرت سیاسی برای تامین آزادی کار ضروری نباشد، اصلاً چرا به پارلمان می‌روید؟ چرا فوراً نباید این (کار) را در کارخانه انجام داد؟ چرا، برای این که شما می‌دانید، شما احساس می‌کنید، و شما با عمل تان ضمننا می‌پذیرید، که برای کسب آزادی اجتماعی، قدرت سیاسی لازم است. {صدای آفرین بلند} پس حالا، من به شما پایه‌ی قدرت سیاسی را نشان می‌دهم. من به شما حق رای و منشور را نشان می‌دهم. {تحسین پر جوش و خروش}...

شاید گفته شود: «چرا ما نباید صبر کنیم، تا این که بحران فرا رسد و میلیون‌ها نفر با رضایت خودشان متشکل شوند.» برای این که

ما یک جنبش هیجان انگیز و خطرناک نمی‌خواهیم، بلکه به دنبال دلیل آرام و نقطه‌ی قوت اخلاقی می‌باشیم. ما نمی‌خواهیم شما را هیجان با خود ببرد، بلکه می‌خواهیم شما با قضاوت درست راهنمایی شوید. بنابراین، ما از شما می‌خواهیم همین حالا خودتان را سازمان دهید. این امر شاید شما را در طوفان رهبری کند، نه این که به درون طوفان پرتاب شوید. یک بار دیگر انقلاب در اروپا با ارتجاع تجارتهی هم راه خواهد شد و ما نیاز داریم نورافکن قوی چارتریس را روشن کنیم، تا راه ما را در هرج و مرج طوفان بنمایاند. {...} پس، امروز ما جنبش مان را دوباره به راه می‌اندازیم و سعی می‌کنیم، تا دولت آن را به رسمیت بشناسد. ما کانال پارلمان را طی خواهیم کرد، نه این که ما از آن‌ها انتظار داریم، که طومار ما را بپذیرند، (تاکید از مترجم)، به این علت که ما از آن به عنوان مناسب‌ترین دستگاه تبلیغاتی استفاده می‌کنیم، تا قیام خودمان را به گوش جهانیان برسانیم. آری، همان افرادی که مرگ ما را ندا دادند، این مسرت ناخواسته را خواهند داشت که قیام ما را اعلام کنند و این طومار صرفاً تولد دوباره‌ی ما را به دنیا بشارت می‌دهد. {صدای تحسین و تمجید بلند}

قطع نامه‌ی آقای هوسن (Hooson) و طومار به پارلمان اکنون این جا قرار دارند. همین طور این‌ها در میتینگ‌های بعدی، در خلال هفته، با شور و شوق پذیرفته خواهند شد.

در گردهمایی بلکستون - اچ، ارنست جونز خبر درگذشت بنیامین راستین (Benjamin Rusting) را اعلام کرد؛ کارگری که هفت سال پیش ریاست میتینگ بزرگ چارتریس‌ها را در همان محل فوق به عهده داشت. ارنست جونز پیشنهاد کرد، که مراسم تشییع جنازه‌ی وی به یک تظاهرات عظیم سیاسی تبدیل شود و با میتینگ وست رایدینگ (West Riding) برای پذیرش چارتر - به عنوان باوقارترین تشییع جنازه برای این مبارز قدیمی خاموش شده - مرتبط شود. هرگز، تاکنون، تقویم سالانه‌ی دموکراسی بریتانیا شاهد چنین تظاهراتی نبوده است. کارگران در زنده کردن چارتریس در وست رایدینگ و هم چنین تشییع جنازه‌ی بنیامین راستین، در آخرین روز یک شب، بیست و هشتم جون سال ۱۸۵۳، شرکت کردند. در این مراسم، بیش از ۲۰۰ هزار نفر در شهر هالیفکس (Halifax) گرد آمدند. آری، شماری از وقایع بی سابقه در زمانی بی اندازه هیجان انگیز روی داده‌اند. برای آن‌هایی که از تاریخ اجتماعی انگلستان چیزی به جز وقایع کسل کننده و سخته‌های سطحی نمی‌دانند، توصیه می‌شود از این میتینگ‌های کارگری حمایت کرده و با تامل به آن اعماقی نگاه کنند، که در آن جا عناصر ویران کننده در فعالیت‌اند.

\* \* \*

## توضیحات:

۱- کلمه‌ی «کامبینیشن» (Combination)، به عنوان اسم دستوری از فعل «تو کامباین» (To combine)، معنای ترکیب، پیوند، اتحاد و... را افاده می‌کند. این واژه‌ای است، که قریب به یقین برای اولین بار در سال ۱۷۹۹ از طرف طبقه‌ی سرمایه دار انگلستان به تشکلات کارگری اطلاق شد. این زمانی بود، که دولت سرمایه داری «لایحه‌ی اتحاد»، «کامبینیشن اکت» (Combination Act)، را برای غیر قانونی کردن تشکلات کارگری به پارلمان برد. بنابراین، دقیقاً به همان سیاق که در زبان فارسی کلمه‌ی تشکل، نه اسم این یا آن جمع کارگری، بلکه به معنای عام برای تشکلات کارگری به کار می‌رود، کلمه‌ی «کامبینیشن» نیز در زبان انگلیسی همان مفهوم و معنا را دارد و معادل کلمه‌ی فارسی اتحادیه در زبان انگلیسی، یعنی «یونین» (Union)، می‌شود. وقتی

به تاریخ تشکلات کارگری انگلستان رجوع نماییم، مشاهده می‌کنیم که از اواخر قرن هفدهم، اولین تشکلات کارگری تحت نام «باشگاه» یا «کلوب»، (Club) و «جامعه» (Society) تشکیل شدند. گذشته از دو واژه، اسامی‌ای چون «لوژ» (Lodge)، «چپل» (Chapel)، به معنای نمازخانه - هیچ ارتباطی با مراسم مذهبی نداشت - در صنعت چاپ تا نیمه‌ی اول قرن نوزدهم به جمع‌ها و تشکلات کارگری اطلاق می‌شدند. از این زمان به بعد، اسامی «انجمن» یا «مجمع» (Association) و «اتحادیه» (Union) در کنار واژه‌های فوق - برای نمونه «اتحادیه‌ی لویبل ستند یونین» (Loyal Standard Union) و ملوانان «تاین و ویر» (Tyne and Wear) - پیدا می‌شوند. با برگزاری اولین کنگره‌ی کارگری به نام «کنگره‌ی اتحادیه‌های اصناف» (Trade Union Congress)، در سال ۱۸۶۸، هم استعمال کلمه‌ی اتحادیه برجسته می‌شود و هم اتحادیه به عنوان یک نهاد کارگری سرمایه داری تثبیت می‌گردد. مارکس در متن بالا، کلمه‌ی متداول «کامبینیشن» (Combination) را برای جمع‌ها و تشکلات کارگری به کار برده است. از این رو، ترجمه‌ی کلمه‌ی «کامبینیشن» به «اتحادیه» نادرست است؛ چرا که به ناحق از متن بالا برای اتحادیه‌ی تک پا یا یک بعدی - اقتصادی - زمان ما اعتبار می‌خرد.

۲- مارکس، تشکلات کارگری را در مفهوم یک تشکل صرفاً اقتصادی، به آن معنایی که سرمایه داری انگلستان موفق شد اتحادیه‌های کارگری را با موفقیت به آن جهت سوق داده و تثبیت کند، نمی‌بیند. مارکس، در نوشته‌ی بالا، فراتر از نتایج اقتصادی، مخصوصاً به تأثیرات اخلاقی و سیاسی مبارزات کارگری اهمیت می‌دهد. برای مارکس، مبارزات و تشکلات کارگری در خدمت یک هدف نهادی، یعنی رهایی طبقه‌ی کارگر از تولید سرمایه داری است. مارکس، در متن بالا، با اشاره به مبارزات و کمون‌های اسلاف بورژوازی در قرون تاریک وسطی، به طبقه‌ی کارگر هشدار می‌دهد که بدون مبارزه و سازمان‌یابی، سرنوشت بردگان یونان و رم در انتظار آن‌هاست. امروزه، اتحادیه‌های کارگری - در شمال و جنوب، شرق و غرب، دنیا - هیچ قربانی با آن درک و هدفی ندارند، که مارکس داشت. آیا در زمانی به سر نمی‌بریم، که متاسفانه سرنوشت و پیش بینی مارکس متحقق شده است؟ آیا کارگران تجسم بردگان یونان و رم نیستند؟

۳- مارکس در تمثیل خود از موقعیت سرف‌ها در قرون تاریک وسطی، از کلمه‌ی «اعتصاب و تشکل» (Strike and Combination) استفاده می‌کند. کاربرد این کلمات در این جا، هرگز به آن معنا نیست، که مبداء این دو واژه به دوران سرف‌ها بر می‌گردد. آن دوران تاریخی، نوع تشکل و مبارزه‌ی خاص خود را داشته است. در تاریخ طبقه‌ی کارگر انگلستان، در مرحله‌ای، کارگران برای بهبود شرایط خود، فراتر از ابزار اعتراض، شکایت و ارائه‌ی عرض حال به پارلمان، اقدام به نوعی از اختلال در کار، آهسته کار کردن یا دست از کار کشیدن (turn-out) نمودند، که بعدها این روش‌های اعتراضی «اعتصاب» نامیده شد. استفاده از واژه‌ی «اعتصاب»، به مفهوم «توقف کار»، به نظر می‌رسد یک نوآوری در اوایل قرن نوزدهم باشد. (مراجعه کنید به کتاب «تاریخ اتحادیه‌های کارگری بریتانیا»، نوشته‌ی هنری پلینگ، A history of British Trade Unionism, Henry Pelling).

۴- مارکس در نوشته‌ی بالا از بهم آمدن یا متحد شدن (combing) کارگران در یک «جامعه یا اتحاد عظیم» (Great Association) سخن می‌گوید و نه از جوامع و صد البته نه از اتحادیه‌ها. ترسیم یک مجمع یا اتحاد عظیمی از کارگران، درست موافق با درک مارکس از بدیل روابط تولیدی در جامعه‌ی آینده، یعنی اتحاد تمام تولید کنندگان در موسسات تولیدی و خدماتی، به جای تولید سرمایه داری، مبتنی بر مدیریت سرمایه داری بر بالای سر طبقه‌ی کارگر است.

\* \* \*